



برای ایران رجمشپادشاه، سرخوانان، مشرو

A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163,
60570 Frankfurt, Germany Padeshahi1339@gmail.com



درس‌های خونین دی‌ماه: مسئولیت ستمگر، ضرورت سازماندهی، و راه‌رهای



نویسنده: آرشی آزاد

قربانی هیجان نبودند؛ قربانی سرکوبگری بودند که از آغاز پیدایش خود، خون را بر هر چیز مقدم داشته است. در این میان، نباید به بدخواهانی که هر حرکت ملی را نفی می‌کنند و به جای نقد سرکوبگر، مبارزان را هدف حمله قرار می‌دهند، فرصت میدان‌داری داد. اینان با وارونه‌سازی حقیقت، می‌کوشند ذهن مردم را از عامل اصلی جنایت منحرف کنند و نقش ستمگر را کم‌رنگ جلوه دهند. نقد ما، واکاوی ما، تحلیل ما، برای یافتن خطاها و اصلاح مسیر مبارزه است؛ نه برای تبرئه رژیم و نه برای سرزنش کسانی که در برابر ظلم ایستادند. این تمایز باید روشن، برجسته و بی‌ابهام باشد.

ادامه در برگ ۲

در تاریخ ملت‌ها، روزهایی وجود دارند که همچون زخم بر حافظه جمعی می‌مانند؛ زخم‌هایی که نه فقط درد، بلکه درس در خود دارند. ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه ۲۵۸۴ از همین روزهاست؛ روزهایی که مردم ایران، با دستان خالی و دل‌های پرامید، به خیابان آمدند و در کمتر از ۴۸ ساعت، ده‌ها هزار نفرشان به شکلی هولناک قتل‌عام شدند. این دو روز، نه فقط فاجعه‌ای انسانی، بلکه نقطه‌ای تعیین‌کننده در مسیر مبارزه ملی بود؛ نقطه‌ای که نشان داد چه چیزهایی در جنبش ملی ایران ساخته شده بود، چه چیزهایی در حال ساخته شدن بود، و چه چیزهایی هنوز غایب بودند.

اما پیش از هر تحلیل و واکاوی، باید بر حقیقتی بنیادین تأکید کرد: مسئولیت این کشتار، مسئولیت این اعدام‌ها، مسئولیت این خون‌ریخته‌شده، صددرصد و بی‌هیچ تردیدی بر عهده حاکمیتی است که در هیچ زمان و هیچ شرایطی حاضر به عقب‌نشینی در برابر خواست مردم نیست. این حاکمیت است که کوچک‌ترین اعتراض را با بزرگ‌ترین سرکوب پاسخ می‌دهد. این حاکمیت است که از آغاز حاکمیتش تا امروز، خشونت را نه ابزار اضطرابی، بلکه شیوه حکمرانی خود قرار داده است. این حاکمیت است که هر حرکت ملی را تهدیدی برای بقای خود می‌بیند و هر صدای آزادی‌خواهانه را با گلوله خاموش می‌کند. بنابراین، اگر نقدی بر این کشتار باشد، اگر پرسشی درباره چرایی این فاجعه مطرح شود، این نقد و پرسش باید مستقیم و بی‌واسطه متوجه رژیم باشد و نه مبارزانی که حق طبیعی خود را برای اعتراض و مقاومت به کار بسته‌اند. مبارزه در برابر ستم، حق طبیعی مردم است؛ حتی که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از انسان‌ها بگیرد. کسانی که در آن دو روز جان باختند،

دو روزی که "خواستن" به میدان آمد، اما "توانستن" نیامد فراز مرادپور

بررسی قیام ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه ۲۵۸۴ نه از سر کنجکاوی تاریخی، بلکه از آن‌رو اهمیت دارد که آینده‌ی مبارزه‌ی ملی ایرانیان در گرو شناخت دقیق همین دو روز است. اگر این دو روز را تنها با شور و شعار بنگریم، چیزی از آن نخواهیم آموخت؛ اما اگر با نگاه منصفانه و تحلیلی به آن نزدیک شویم، درمی‌یابیم که چرا "خواستن" عظیم ملت ایران نتوانست به "توانستن" تبدیل شود و چگونه می‌توان در گام‌های بعدی، این فاصله را پر کرد. این دو روز، آینده‌ای بود که هم قدرت انفجاری نارضایتی ملی را نشان داد و هم ضعف ساختاری جنبشی را که هنوز ابزارهای لازم برای تبدیل خشم به پیروزی را در اختیار ندارد.

در این دو روز، ملت ایران بار دیگر ثابت کرد که از جمهوری اسلامی عبور کرده است. اما عبور از یک رژیم، با فروپاشاندن آن تفاوت دارد. ساختار قدرت حاکم، شبکه‌ای پیچیده و چندلایه است که از هسته‌ی ایدئولوژیک و امنیتی، دستگاه‌های اطلاعاتی، سپاه، بسیج، شبکه‌های رانت اقتصادی و ماشین تبلیغاتی تشکیل شده است. این ساختار، طی دهه‌ها خود را برای مواجهه با بحران‌های داخلی و خارجی آماده کرده و وفاداری نیروهای سرکوبگرش را با ابزارهای مالی، ایدئولوژیک و امنیتی تضمین کرده است. در چنین شرایطی، هرچقدر هم مردم نخواهند، بدون ابزارهای عملی برای شکستن این شبکه، "خواستن" به تنهایی نمی‌تواند

ادامه در برگ ۲

از ناکامی تا شکاف: درس‌هایی از قیام ۱۸ و ۱۹ دی و منازعات اپوزیسیون شبگیر دادبه

در هفته‌ها و ماه‌های اخیر، فضای مجازی کنشگران سیاسی خارج از کشور، بارها صحنه‌ی منازعات لفظی و حیثیتی میان چهره‌های شناخته‌شده بوده است؛ یکی از نمونه‌های تازه‌اش، درگیری میان علی کریمی و ایرج مصداقی است. این دست منازعات، اگر صرفاً به عنوان "جنجال شخصی" دیده شوند، چیزی جز فرسایش روانی و سیاسی برای بدنه‌ی هواداران به همراه ندارند؛ اما اگر با نگاهی تحلیلی و درس‌گیرنده به آن‌ها بنگریم، می‌توانند به مثابه "نشانه‌هایی از بحران‌های عمیق‌تر در جنبش ملی و اپوزیسیون خارج از کشور فهم شوند. نگاه طیف گسترده‌ی پادشاهی‌خواه، اگر بخواهد مسئولانه و آینده‌نگر باشد، نباید در این درگیری‌ها غرق شود، بلکه باید از آن‌ها درس بگیرد؛ اینکه هر قدر هم افراد معروف، محبوب، دانا و اندیشمند باشند، اگر در چارچوب یک نظم تشکیلاتی روشن و در پیروی از رهبری جنبش ملی عمل نکنند، فعالیت‌هایشان می‌تواند به جای تمرکز بر دشمن مشترک، در حواشی و نزاع‌های فرساینده گم شود. این همان خطری است که امروز در بسیاری از منازعات اپوزیسیون، از جمله درگیری کریمی - مصداقی، خود را نشان می‌دهد.

قیام ۱۸ و ۱۹ دی، یکی از نقطه‌های اوج خیزش ۲۵۸۴ بود؛ دو شبی که ایران واقعاً نخواهد و صدها شهر در سراسر کشور شاهد حضور گسترده‌ی مردم در خیابان‌ها بود. این قیام، با فراخوان و نقش‌آفرینی نمادین شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی، رنگ و بوی یک حرکت ملی هدفمند

ادامه در برگ ۳

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می‌شود، دیدگاه‌های شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابداً هیچ مسئولیتی متوجه شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

درس‌های خونین دی‌ماه:
مسئولیت ستمگر، ضرورت سازماندهی، و راه‌رهای

ادامه از برگ ۱

اکنون که این حقیقت بنیادین را در جای خود نشانیدیم، می‌توانیم به تحلیل روندی پیردازیم که به آن دو روز خونین انجامید. برای فهم این مسئله، باید به سه ستون اصلی هر انقلاب نگاه کرد: نقش حاکمیت، نقش مردم، و نقش دستگاه رهبری مبارزه. هنگامی که سخن از انقلاب به میان می‌آید، یعنی پذیرفته‌ایم که رژیم مشروعیت خود را از دست داده و مردم خواهان تغییرند. اما خواستن کافی نیست. خواستن باید به عمل تبدیل شود، و عمل نیازمند سازماندهی است. مردم باید نه فقط ناراضی باشند، بلکه باید بدانند چگونه ناراضی‌ها را به نیروی سیاسی تبدیل کنند. اینجاست که عوامل ذهنی مبارزه اهمیت پیدا می‌کنند: ارگان‌های مبارزاتی، شبکه‌های هماهنگ‌کننده، رسانه‌های زیرزمینی، اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها، و گروه‌های اجتماعی سازمان‌یافته.

دستگاه رهبری نیز تنها زمانی معنا دارد که بتواند بر این ارگان‌ها تکیه کند. رهبر انقلاب ملی، بدون ابزارهای اعمال قدرت، تنها یک نماد است. اما هنگامی که ارگان‌های مبارزاتی شکل گرفته باشند، هنگامی که مردم در قالب شبکه‌های هماهنگ عمل کنند، رهبری می‌تواند مسیر مبارزه را تعیین کند و نیروی مردم را به قدرت سیاسی تبدیل نماید.

در هفته‌ها و روزهای منتهی به ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه، این ارگان‌ها هنوز در مرحله شکل‌گیری بودند. اعتصابات کامیونداران، حمایت‌های بخش حمل‌ونقل شهری، ناراضیاتی گسترده در کارخانه‌ها، همه نشان می‌داد که جامعه در آستانه ورود به مرحله‌ای تازه از مبارزه بود. اعتصاب، که ستون فقرات مبارزه مسالمت‌آمیز است، در حال گسترش بود. اعتصاب در ماهیت خود یعنی عمل هماهنگ، هدفمند و سازمان‌یافته؛ یعنی تبدیل خواستن به فشار سیاسی. هنگامی که

اعتصاب فراگیر شود، خیابان به مرحله نهایی اعمال قدرت تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، هر سرکوب خیابانی، اعتصابات را عمیق‌تر و دامنه‌دارتر می‌کند و رژیم را ناتوان‌تر. اما این روند هنوز کامل نشده بود. درست در لحظه‌ای که اعتصابات می‌رفتند تا سراسری شوند، پیام‌های خارجی و سایه جنگ بر کشور افتاد. مردم که از ۴۸ سال سرکوب به ستوه آمده بودند، گویی "راه میانبر" را برگزیدند. خیابان جایگزین اعتصاب شد. هیجان جایگزین سازماندهی شد. امید به دخالت خارجی جایگزین روند طبیعی مبارزه ملی شد. روان جمعی مردم، که میان خشم و امید و ترس در نوسان بود، به سمت تصمیمی هیجانی رفت: حضور فوری در خیابان. در چنین وضعیتی، خیابان دیگر ابزار قدرت نبود؛ به میدان آسیب‌پذیری بدل شد. هنگامی که خیابان پیش از سازماندهی فراگیر وارد میدان شود، سرکوب خیابانی درجا به سرکوب کل مبارزه منتهی می‌شود. این همان چیزی بود که در ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه رخ داد: هیجان بر عقل حسابگر پیشی گرفت، و رژیمی که در خشونت تجربه‌ای طولانی دارد، فرصت یافت تا ضربه‌ای سنگین وارد کند. اما حتی در اینجا نیز باید بار دیگر تأکید کرد: این شکست، شکست مردم نبود؛ شکست سازمان‌نیافتگی بود. این فاجعه، نتیجه هیجان نبود؛ نتیجه خشونت حاکمیت بود. این خون‌ها، حاصل تصمیمات لحظه‌ای نبودند؛ حاصل ماهیت رژیمی بودند که از آغاز، سرکوب را اصل بنیادین خود قرار داده است. درس بزرگ ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه همین است: هیجان نمی‌تواند جایگزین سازماندهی شود. خیابان جایگزین اعتصاب نیست، مکمل آن است. امید

نمی‌تواند جایگزین ابزارهای اعمال قدرت شود. برای پیروزی، باید ابزارهای پیروزی را ساخت؛ باید آنها را هماهنگ کرد؛ باید آنها را در ارتباط ارگانیک با رهبری قرار داد؛ و باید از تصمیمات لحظه‌ای و هیجانی پرهیز کرد. اما در تمام این مسیر، باید مراقب بود که نقد ما، هرگز بهانه‌ای برای تبرئه رژیم یا حمله به مبارزان نشود. نقد باید برای اصلاح باشد، نه برای انحراف.

جدی گرفته شود؛ پراکندگی میان نیروهای پادشاهی‌خواه در خارج باید کاهش یابد؛ و روان‌شناسی جمعی باید از انتظار بیرونی به مسئولیت درونی تغییر کند. قیام ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه، هرچند به پیروزی نرسید، اما شکست صرف هم نبود. این دو روز، یک کلاس فشرده‌ی تاریخ بود که نشان داد ملت ایران از رژیم عبور کرده، اما جنبش ملی هنوز از مرحله‌ی "خشم" به مرحله‌ی "قدرت سازمان‌یافته" عبور نکرده است. اگر این درس‌ها را جدی بگیریم، قیام‌های آینده می‌توانند نه فقط فریاد "خواستن"، بلکه نقشه‌ی "توانستن" را نیز با خود حمل کنند.

رژیم را از پای درآورد. یکی از عوامل مهمی که بر فضای پیش از قیام سایه انداخت، پیام‌های دلگرم‌کننده‌ی رهبران خارجی، از جمله آقایان نتانیاهو و ترامپ، بود. این پیام‌ها در فضای مجازی و گفت‌وگوهای روزانه با سرعت پخش شد و کم‌کم مرکز ثقل امید را از "توان ملی" به "توان خارجی" منتقل کرد. مردم، که سال‌ها زیر فشار سرکوب و بحران‌های اقتصادی بودند، به این تصور نزدیک شدند که شاید این بار نیروی خارجی بتواند کار را سریع‌تر تمام کند. این جابه‌جایی روانی، پیامدهای مهمی داشت: اعتصابات سازمان‌یافته کامیون‌داران و بخش حمل‌ونقل، که می‌توانستند ستون فقرات اقتصادی رژیم را هدف بگیرند، به حاشیه رفتند؛ تلاش برای ساختن شبکه‌های زیرزمینی و ارگانیک در داخل، کمرنگ شد؛ و فرهنگ انتظار از "پیروی نجات‌بخش بیرونی" جایگزین فرهنگ "خودتکایی ملی" شد.

در همان دوره، اعتصاب رانندگان کامیون یکی از جدی‌ترین ابزارهای فشار داخلی بود. این اعتصاب، با گستردگی و انسجامی کم‌نظیر، زنجیره‌ی تأمین کالا و سوخت را مختل می‌کرد و هزینه‌ی اقتصادی و سیاسی سنگینی بر رژیم تحمیل می‌نمود. اما در فضای روانی‌ای که چشم‌ها بیش از حد به بیرون دوخته شده بود، این ابزار داخلی به جای تبدیل شدن به محور استراتژی مبارزه، به حاشیه رانده شد. نبود یک ستاد هماهنگی میان اعتصابات اقتصادی و اعتراضات خیابانی، یکی از دلایل اصلی نافرمامی این موج بود. در طول آن ۴۸ ساعت، نام شاهزاده رضا پهلوی بارها در خیابان‌ها فریاد شد. این فریاد، نشان‌دهنده‌ی وجود یک مرکز نمادین برای امید ملی بود. اما دستگاه رهبری سیاسی، تنها با محبوبیت و نماد بودن شکل نمی‌گیرد.

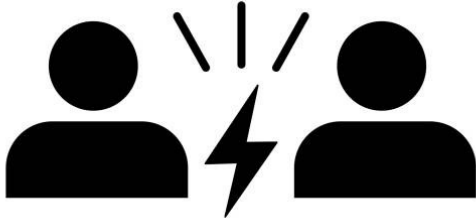
رهبری، بدون ابزارهای اعمال قدرت و هدایت، در لحظه‌ی بحران، ناگزیر به الهام‌بخشی محدود می‌شود و نمی‌تواند نقش فرماندهی ایفا کند. ابزارهای اعمال رهبری در یک انقلاب ملی، شامل شبکه‌ی سازمان‌یافته‌ی انقلابیون حرفه‌ای در داخل، کانال‌های ارتباطی امن و پایدار با نیروهای میدانی، ساختارهای تصمیم‌گیری و انتقال فرمان، و توان بسیج اعتصابات و نافرمانی مدنی است. نبود این ابزارها، توان رهبری انقلاب ملی در لحظه‌ی قیام، برای ارائه "نقشه‌ی عمل" به شدت کاهش داد.

مسئله‌ی روان‌شناسی جمعی نیز در این میان نقش مهمی داشت. مردم ایران در این دو روز نشان دادند که از ترس عبور کرده‌اند. با وجود تیربار، سلاح‌های سبک و سنگین، و سابقه‌ی خون‌ریزی رژیم، به خیابان آمدند و خواسته‌های قلبی خود را فریاد زدند. این شجاعت، سرمایه‌ای عظیم است. اما شجاعت، بدون سازمان، بدون پشتیبانی لجستیکی، بدون شبکه‌ی فرماندهی میدانی و بدون نقشه‌ی روشن برای تداوم قیام، در برابر ماشین سرکوب، کافی نیست. مردم شجاع بودند، اما آماده نبودند؛ و این فاصله میان شجاعت و آمادگی، همان جایی است که قیام نافرجام ماند.

فرهنگ انتظار از "نیروی نجات‌بخش خارجی" نیز یکی از کاستی‌های عمیق بود. این فرهنگ، ریشه در تجربه‌ی تاریخی شکست‌های داخلی، سرکوب‌های خونین، تبلیغات رژیم و جنگ روانی قدرت‌های خارجی دارد. مردم نمی‌خواهند کشورشان میدان جنگ نیابتی شود، اما در عین حال بخشی از امیدشان را به همان نیروهای خارجی گره می‌زنند. در این میان، آنچه مغفول می‌ماند، ساختن قدرت ملی سازمان‌یافته است؛ قدرتی که بتواند در لحظه‌ی بحران، از فرصت‌ها بهره‌برد و مسیر مبارزه را هدایت کند.

از دل این بررسی، می‌توان کاستی‌های اصلی قیام ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه را چنین خلاصه کرد: اتکا به "خواستن" به جای ساختن "توانستن"؛ جابه‌جایی امید از درون به بیرون؛ رهبری نمادین بدون بدن سازمانی در داخل؛ نبود هماهنگی میان اعتصابات و اعتراضات؛ و روان‌شناسی جمعی شجاع اما پراکنده و متکی به بیرون. این کاستی‌ها، نه برای سرزنش، بلکه برای یادگیری اهمیت دارند. اگر نیروهای ملی‌گرا و پادشاهی‌خواه این درس‌ها را جدی بگیرند، می‌توانند در گام‌های بعدی، مسیر مبارزه را از تکرار نافرمامی‌های گذشته دور کنند. راه آینده، از ساختن سازمانی مخفی از انقلابیون حرفه‌ای در داخل می‌گذرد؛ سازمانی که از چشم دشمن پنهان اما بصورت ارگانیک با مردم در ارتباط باشد، شبکه‌های امن و پایدار ایجاد کند، اعتصابات و نافرمانی مدنی را هماهنگ سازد، و بتواند در لحظه‌ی بحران، فرماندهی میدانی را برعهده گیرد. همچنین باید مرکز ثقل امید را به "توان ملی" بازگرداند و فرهنگ خودتکایی را تقویت کرد. مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز سیاسی و ابزارهای آن باید

عوامل شکست پیردازیم: ضعف در سازماندهی، ناهماهنگی میدان داخل و خارج، ناتوانی در مدیریت رسانه‌ای، عدم آمادگی برای سرکوب خونین، و ... این ضعف‌ها را باید شناسایی، نام‌گذاری و تحلیل کرد؛ سپس برای هر کدام، راهکارهای عملی جست‌وجو نمود: از آموزش کنشگران، تا ایجاد شبکه‌های امن ارتباطی، تا تدوین سناریوهای مقابله با سرکوب. شکست، اگر درست فهم و هضم شود، می‌تواند به سکوی پرش برای حرکت بعدی بدل شود؛ اما اگر در حاشیه‌ها و نزاع‌های شخصی گم شود، فقط به



تکرار ناکامی‌ها می‌انجامد. در این مسیر، نه دامن زدن به حاشیه، نه هتاک، و نه تعداد دنبال‌کنندگان در فضای مجازی، هیچ کدام به یاری ما نخواهند آمد؛ آنچه راهگشاست، ممارست، کوشش مجدانه، و پایبندی به الگوهای رفتاری مسئولانه است.

در میان همه‌ی این آشوب‌ها، نقش و رویکرد شاهزاده رضا پهلوی، برای طیف پادشاهی‌خواه اهمیت ویژه‌ای دارد. او تقریباً هر روز، از طریق فضای مجازی و در مصاحبه‌های گوناگون، با بدنه‌ی هواداران سخن می‌گویند؛ موضع‌گیری‌هایشان پیرامون مسائل اجتماعی و سیاسی، در واقع نوعی تبیین راه مبارزه است. ایشان می‌کشند خود را از حواشی و نزاع‌های شخصی کنار بکشند؛ بر دشمن اصلی و مشترک، یعنی جمهوری خونخوار اسلامی، تمرکز نمایند؛ هواداران را نیز به تمرکز بر همین دشمن اصلی تشویق می‌کنند؛ و بر ضرورت اتحاد عمل و پرهیز از تفرقه تأکید می‌نمایند.

اگر نیروهای پادشاهی‌خواه، این رویکرد را جدی بگیرند، می‌توانند از دام جنگ‌های داخلی در اپوزیسیون بگریزند و انرژی خود را به‌سوی هدف مشترک جهت دهند. الگوی رفتاری شاهزاده رضا پهلوی، در این معنا، نه فقط یک موضع سیاسی، بلکه یک رهنمود عملی برای مدیریت اختلاف‌هاست. در پایان، اگر بخواهیم رویکرد حاضر را به‌صورت یک اصل راهبردی بیان کنیم، می‌توان چنین گفت:

درس‌گیری از شکست‌ها، بدون ایجاد فضای تب‌آلود، بدون به‌کارگیری واژگان آلوده علیه یکدیگر، و بدون غرق شدن در حواشی ممکن است. این درس‌گیری، از مسیر تمرکز بر دشمن مشترک، شناخت شیوه‌های سرکوب، آمادگی برای مقابله با ترفندهای رژیم، ایجاد اتحاد عمل در میان طیف گسترده‌ی پادشاهی‌خواهی، و نگاه نقدانه و موشکافانه می‌گذرد؛ و مهم‌تر از همه، از مسیر بالا بردن ظرفیت و گنجایش‌هایمان برای شنیدن انتقادات، یعنی اینکه نقد را نه تهدید، بلکه ابزار رشد و اصلاح بدانیم. اگر اپوزیسیون خارج از کشور، و به‌ویژه نیروهای پادشاهی‌خواه، بتوانند این اصول را در عمل نهادینه کنند، ناکامی ۱۸ و ۱۹ دی، به‌جای آنکه زخمی باز و منبع نزاع‌های بی‌پایان باشد، به مدرسه‌ای برای بلوغ سیاسی و تشکیلاتی بدل خواهد شد؛ و آنگاه، قیام بعدی، نه تکرار همان خطاها، بلکه گامی آگاهانه‌تر و منسجم‌تر به‌سوی پیروزی خواهد بود.

خواهشمندیم از صفحات مجازی ما دیدن فرمایید:

@padeshahi.khahan.pishroi

@padeshahi.khahan.pishro

@padeshahip

www.9aban.com

برای گذار از جمهوری اسلامی به خود گرفت. با این همه، دست‌کم یک واقعیت را همه می‌پذیرند: این قیام، با وجود قهرمانی‌های بی‌شمار مردم، به پیروزی نرسید. سرکوب خونین، قطع گسترده‌ی اینترنت، کشتار هزاران نفر و بازداشت‌های وسیع، این حرکت را در سطح میدانی شکست؛ هرچند در سطح تاریخی و نمادین، آن را به یکی از مهم‌ترین تجربه‌های مبارزاتی ملت ایران بدل کرد.

آنچه امروز به صورت نزاع میان چهره‌های سرشناس بر سر این یا آن موضوع می‌بینیم، تا حد زیادی واکنش‌های طبیعی به این نافرجامی است؛ ناکامی‌های بزرگ سیاسی، فقط “جاویدنام” و “زندانی” و “مهاجر” به‌جا نمی‌گذارند، بلکه یک “دست‌آورد تلخ” دیگر هم دارند: فضای پر از سوءظن، سرزنش، جست‌وجوی مقصر، و تبدیل اختلاف‌نظرها به نزاع‌های شخصی.

چه بسا اگر قیام ۱۸ و ۱۹ دی به پیروزی می‌رسید، بسیاری از این دوستان دیروزی، امروز لحن و موضعی کاملاً متفاوت داشتند؛ پیروزی، معمولاً اختلاف‌ها را در سایه‌ی “دست‌آورد مشترک” کم‌رنگ می‌کند، اما شکست، آن‌ها را برجسته و گاه خشن می‌سازد.

درگیری میان آقایان علی کریمی و ایرج مصداقی را اگر از سطح توهین‌ها و واکنش‌های احساسی بالا بکشیم، به یک نشانه‌ی روشن از بحران تشکیلاتی اپوزیسیون خارج از کشور می‌رسیم: نبود چارچوب مشترک برای تصمیم‌گیری، مدیریت و حل اختلافات، فقدان نظم تشکیلاتی و سلسله‌مراتب پذیرفته‌شده. ادامه این وضعیت یعنی همان چیزی که شاهدش هستیم، ابهام در نقش‌ها؛ چه کسی چه کاره است، جایگاهش چیست، مسئولیتش کدام است و به چه کسی پاسخگو است؟

در مبارزه علیه دشمن مشترک، پیش می‌آید که برخی افراد سرشناس، خود را “سرباز جنبش پادشاهی‌خواهی” می‌نامند، اما به محض آنکه عرصه تنگ می‌شود و فشار پاسخگویی بالا می‌گیرد، بیش از آنکه نگران سرنوشت جنبش باشند، نگران “ساحت مقدس ارتشبدی” خود می‌شوند، یعنی موقعیت شخصی، محبوبیت فردی و وجهه رسانه‌ای‌شان بر منافع ملی پیشی می‌گیرد. این همان نقطه‌ای است که اختلاف‌نظر طبیعی، به نزاع حیثیتی و تخریب متقابل تبدیل می‌شود. در چنین فضایی، ناکامی قیام ۱۸ و ۱۹ دی، به‌جای آنکه به فرصتی برای بازاندیشی و درس‌گیری جمعی بدل شود، به میدان اتهام‌زنی و فرار از مسئولیت تبدیل می‌گردد؛ هرکس می‌کوشد دیگری را به‌عنوان “مقصر” معرفی کند، تا خود را از زیر بار سنگین پاسخگویی بیرون بکشد.

نکته‌ی مهم دیگری که به‌درستی باید بر آن تأکید کرد، حق نقد و بررسی است. انسان‌ها ربات‌های برنامه‌ریزی‌شده نیستند؛ هرکس به اندازه‌ی نقش و مسئولیتی که برای خود در این راه تعریف می‌کند، باید آمادگی پاسخگویی و نقدپذیری باشد. این اصل، به‌ویژه در شرایط نافرجامی، حیاتی است. پس از ناکامی، معمولاً دو رویکرد شکل می‌گیرد: رویکرد مبارزه‌جو و درس‌گیرنده؛ کسانی که مسئله‌شان “مبارزه سیاسی” و “درس‌گیری از شکست‌ها”ست؛ اینان می‌پذیرند که خطا کرده‌اند، کم‌کاری داشته‌اند، یا در تحلیل و سازماندهی ضعف‌هایی وجود داشته؛ و می‌کوشند با نقد خود و دیگران، راه را برای قیام بعدی هموار کنند. و روش دیگر رویکرد موقعیت‌زده و فرمالیستی؛ کسانی که بیش از آنکه نگران سرنوشت جنبش باشند، نگران موقعیت شخصی، محبوبیت فردی و تصویر رسانه‌ای خود هستند؛ اینان ممکن است در کلام خود را “سرباز جنبش” بنامند، اما در عمل، وقتی فشار پاسخگویی بالا می‌گیرد، از “سربازی” به “ارتشبدی” می‌گریزند؛ یعنی به‌جای پذیرش نقد، به دفاع از خود، حمله به منتقدان و تولید حواشی می‌پردازند. در این میان، حق نقد باید محترم شمرده شود؛ اما نقد، زمانی سازنده است که: بر رفتار و تصمیم‌ها متمرکز باشد، نه بر تحقیر شخصیت؛ نقد باید با هدف اصلاح و درس‌گیری انجام شود، نه با نیت انتقام یا تخریب؛ و در چارچوبی انجام شود که همه خود را در برابر آن برابر و پاسخگو بدانند.

در ادامه وظیفه‌ی ما نیروهای پادشاهی‌خواه؛ کنکاش در شکست‌هاست و نه غرق شدن در حواشی. اگر خود را بخشی از جنبش ملی و طیف پادشاهی‌خواه می‌دانیم، وظیفه‌ی اصولی ما در برابر قیام ۱۸ و ۱۹ دی روشن است: کنکاش جدی پیرامون ریشه‌های این نافرجامی. باید با نگاهی اصولی و تحلیلی، به بررسی

وقتی عمل سخن می‌گوید:

ضرورت نقد برای روشن‌سازی مسیر جنبش‌های اجتماعی

ایرج آذرروش

در هر جنبش اجتماعی، لحظه‌ای فرا می‌رسد که پرسش بنیادین سر برمی‌آورد: آیا آنچه در میدان عمل رخ داده، با تصویری که در ذهن و تئوری ترسیم شده بود، سازگار است؟ این پرسش، نه یک دغدغه انتزاعی، بلکه نقطه‌ی آغاز بلوغ هر حرکت دگرگونی‌خواه است. زیرا تئوری، نقشه‌ی راه است و عمل، آزمون آن نقشه؛ و هیچ نقشه‌ای بدون آزمون، اعتبار نمی‌یابد. جنبش‌هایی که

میان این دو پل می‌زنند، توان اصلاح مسیر دارند؛ و آنان که این پیوند را نادیده می‌گیرند، در گرداب تکرار خطا گرفتار می‌شوند.

عمل اجتماعی، خواه در قالب اعتراض خیابانی باشد یا سازماندهی سیاسی، بازتابی از دیدگاه راهنمای آن است. اگر عمل به نتیجه نرسد، اگر نیروها تحلیل روند، اگر حرکت از شور آغاز شود و به فرسایش برسد، این شکست تنها در میدان رخ نداده است؛ سرچشمه‌ی آن در تئوری نهفته است. نقد عمل یعنی بازگشت به سرچشمه‌ی اندیشه، یعنی

پرسش از اینکه آیا تحلیل ما از جامعه، دولت، نیروهای اجتماعی و لحظه‌ی تاریخی درست بوده است یا نه. نقد عمل، نقد تئوری است؛ و نقد تئوری، اصلاح مسیر انقلاب.

برای روشن شدن این ضرورت، کافی است به تجربه‌هایی بنگریم که در ظاهر مشابه‌اند اما در عمق تفاوت‌های بنیادین دارند. زمانی گروهی از کمونیست‌های هندوستان، با الهام از پیروزی انقلاب چین، گمان کردند که همان شیوه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی روستایی می‌تواند سرنوشت آنان را نیز دگرگون کند. اما عمل آنان، سال‌ها شکست خورد و تحلیل رفت. نه به‌خاطر کمبود شجاعت، نه به‌خاطر ضعف اراده، بلکه به‌خاطر آنکه تئوری‌شان بر قیاسی سطحی بنا شده بود. ساختار دولت، تاریخ سیاسی، ترکیب طبقاتی و حتی جغرافیای انسانی آن کشور هیچ شباهتی با نمونه‌ی الهام‌بخش یعنی کشور چین نداشت. نقد عمل در اینجا یعنی فهم اینکه شکست، نه از ناتوانی نیروها، بلکه از نادرستی تئوری سرچشمه گرفته است. اگر نقد صورت می‌گرفت، مسیر اصلاح می‌شد و انرژی انسانی در راهی سازگار با واقعیت به کار می‌افتاد.

نمونه‌ای دیگر را می‌توان در جنبش‌هایی دید که تنها بر شور و هیجان تکیه می‌کنند. فرض کنیم گروهی از جوانان، بدون تحلیل دقیق از ساختار قدرت، تنها با فراخوان‌های هیجانی به خیابان می‌آیند. اگر حرکت به نتیجه نرسد، برخی ممکن است بگویند مردم همراهی نکردند یا حکومت سرکوب کرد. اما نقد عمل می‌گوید باید یک گام عقب‌تر رفت: آیا تحلیل ما از ظرفیت مردم درست بود؟ آیا زمان مناسب انتخاب شد؟ آیا تاکتیک‌ها با شرایط واقعی سازگار بودند؟ آیا پیام جنبش توانست اعتماد عمومی را جلب کند؟ نقد عمل یعنی کالبدشکافی شکست، نه برای سرزنش، بلکه برای اصلاح مسیر.

برای فهم بهتر چرایی ضرورت نقد عمل، می‌توان مثال ساده‌ای آورد. تصور کنیم گروهی می‌خواهند از رودخانه‌ای عبور کنند. آنان نقشه‌ای دارند که مسیر

را نشان می‌دهد. اگر در میانه‌ی راه، به باتلاقی برسند که در نقشه نبود، دو انتخاب دارند: یا چشم بر واقعیت ببندند و همان مسیر را ادامه دهند، یا نقشه را نقد کنند و مسیر را اصلاح. نقد عمل یعنی پذیرش اینکه نقشه‌ی اولیه ناقص بوده است. اگر این نقد صورت نگیرد، گروه در باتلاق فرو می‌رود. اما اگر نقد شود، مسیر جدیدی پیدا می‌شود که آنان را به مقصد می‌رساند. جنبش‌های اجتماعی نیز چنین‌اند؛ عمل همان رودخانه است و تئوری همان نقشه. نقد عمل یعنی اصلاح نقشه برای ادامه‌ی مسیر.



مثالی دیگر: پزشکی را تصور کنیم که بر اساس تشخیص اولیه، دارویی تجویز می‌کند. اگر بیمار بهبود نیابد، پزشک نمی‌گوید «بیمار مقصر است» یا «دارو خوب بود، بیمار نفهمید». او عمل خود را نقد می‌کند، تشخیص را بازبینی می‌کند، آزمایش‌های جدید می‌گیرد و مسیر

درمان را اصلاح می‌کند. نقد عمل در جنبش‌ها نیز همین است: بازبینی تشخیص، اصلاح تئوری، و یافتن راهی که با واقعیت سازگار باشد.

جنبش‌هایی که عمل خود را نقد نمی‌کنند، در دام خودانگیزگی کور می‌افتند. شور آنان به‌جای آنکه به آگاهی تبدیل شود، به واکنش‌های پراکنده بدل می‌شود. چنین جنبشی، حتی اگر گسترده باشد، به‌سرعت تحلیل می‌رود. اما نقد عمل، شور را به آگاهی تبدیل می‌کند و آگاهی را به سازماندهی. نقد عمل، توان تشخیص لحظه‌ی مناسب اقدام را افزایش می‌دهد، از رمانتیسم انقلابی جلوگیری می‌کند، و مانع تقلید کورکورانه از تجربه‌های دیگر می‌شود. نقد عمل، تاکتیک‌های بی‌اثر را کنار می‌گذارد و راه‌های کارآمدتر را می‌گشاید. نقد عمل، نیروها را از فرسایش می‌رهاند و اعتماد عمومی را دوباره جلب می‌کند.

در نهایت، نقد عمل نه تخریب جنبش است و نه تضعیف آن؛ بلکه شرط بلوغ و پیشروی آن است. جنبشی که عمل خود را نقد می‌کند، از شکست‌ها درس می‌گیرد، تئوری خود را اصلاح می‌کند، تاکتیک‌های مؤثرتر می‌یابد و مسیر دگرگونی را روشن‌تر می‌سازد. نقد عمل یعنی پیوند دوباره‌ی تئوری و واقعیت؛ یعنی تبدیل شور به آگاهی، و آگاهی به کنش مؤثر. این همان چیزی است که مسیر انقلاب را روشن می‌کند و امکان دگرگونی پایدار را فراهم می‌سازد.

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!

هم میهنان گرامی و آزادیخواه؛
خواهشمندیم برای همراهی، با این نشانی ای میل تماس بگیرید:

padeshahi1339@gmail.com

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران! در بازپخش این فراخوان بکوشید!

پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!